

## فشار گازنبری بر رژیم دو بُنی

ایران در تاریخ معاصر دستکم سه بار فرصت داشت در جهت برقراری حکومتی دموکراتیک گام بردارد. از جمله: (۱) دوران مجلس اول مشروطه پیش از «استبداد صغیر» (۲) دهه آزادی‌های سیاسی پیش از «کودتای ۲۸ مرداد» (۳) دوران «فضای باز سیاسی» (از آبان ۵۵ تا انقلاب اسلامی ۵۷) فرصت‌هایی بودند که در آنها نخبگان جامعه می‌توانستند با تلاش در راه آشتی ملی، حکومتی دموکراتیک و بهبودبخش برقرار سازند.

اینک کشور با ریزش ناگزیر حکومت اسلامی، خواه ناخواه به سوی دگرگونی بزرگی به پیش می‌رود. با این تفاوت که اگر این بار نیز ابتکار عمل در دست میهن‌دوستان نباشد، وزنه نیروهای ایران‌ستیز چنان است که به راستی ممکن است بزودی کشوری به نام ایران بجا نماند. «خطر سوری‌ای شدن ایران» به حدی است که بلندگوهای تبلیغی حکومت اسلامی آن را بعنوان برگ برنده‌ای بازی می‌کنند و از ایرانیان می‌خواهند مبادا در راه براندازی بکوشند، زیرا با برکناری حکومت اسلامی همان «امنیت» و «آرامش» امروزی نیز از دست خواهد رفت! پس بگذارید اژدهای چند سر حکومت اسلامی، فرصت داشته باشد چند روزی بیشتر بدرد و بخورد و ببرد. در این سو، نگاهی به نظرات آنانکه خود را «رهبران اپوزیسیون» و «فعالان سیاسی» می‌نامند، نشان می‌دهد که از «دانش سیاسی» لازم و چیرگی بر هنر سیاست‌گذاری برخوردار نیستند. اگر سیاست‌گذاری نابکارانه ملایان، جهانیان را به شگفتی واداشته، رهبران اپوزیسیون از آرزوهای سیاسی خود اعتقاداتی پرداخته‌اند سخت‌تر از اعتقادات مذهبی و توگویی با جمعی از کوران و کران سر و کار دارند، سخنان پیشین خود را هرچه بلندتر تکرار می‌کنند.

آنان توجه ندارند، که سیاست مدتهاست که به علم بدل شده و همانگونه که پدیده‌های طبیعی را تنها با شناخت قوانین حاکم بر آنها می‌توان به خدمت گرفت، تنها با دانشی همه‌جانبه و درکی درست از ظرفیت‌های جامعه می‌توان اهداف سیاسی را تحقق داد و هر کوشش دیگری یا به ناکامی می‌انجامد و یا فاجعه‌انگیز است. (البته اگر بپرسیم که ملایان حکومتگر از کجا سیاست‌پردازی آموخته‌اند، که چنین موفق هستند، پاسخ این است که آنان بر «هنر» کسب و حفظ قدرت با تکیه بر دروغ و رذالت مسلط هستند، اما این «هنر» فقط راه به ویرانی می‌برد. بدین سبب نیز تراژدی تاریخی ملایان این است که توانستند پر قدرت‌ترین حکومت را برپا کنند، اما از آنجا که سازندگی نمی‌توانند، نه تنها آقایی‌شان محکوم به فناست، بلکه تاریخ از آن بعنوان ننگین‌ترین دوران یاد خواهد کرد.)

بنابراین هدف مخالفان حکومت اسلامی نمی‌تواند قدرت‌یابی به هر قیمتی باشد، بلکه برآمدن نیرویی از درون جامعه ایرانی، که راهبر کشور به سوی حکومت ملی، دموکراتیک و بهبودبخش خواهد بود.

متأسفانه هنوز هم اکثر مخالفان حکومت اسلامی از چپ تا راست (!) «انقلاب لنینی» را تنها راه براندازی رژیم اسلامی می‌دانند! بنا به آن، نهادهای حکومتی را می‌توان با توسل به شورش گسترده «توده‌ای»، «کف خیابانی» یا «میدان میلیونی» به هدایت رهبری کاریزماتیک و یا گروه رهبری (شورای انقلابی) از کار انداخت و به سوی سرنگونی حکومت به پیش رفت. موفقیت این روش بیش از هر چیز به «آماده‌سازی فضای ذهنی جامعه» بستگی دارد. جالب اینست که چنین تصوراتی در واقع گوشه‌چشمی به انقلاب اسلامی سال ۵۷ دارند که موفق‌ترین نمونه تاریخی تحقق «انقلاب لنینی» بود.

خوشبختانه گروه بزرگی از ایرانیان میهن‌دوست در یکی دو دهه گذشته مسئولانه درباره راهکارهای ممکن برای رسیدن به برکناری حکومت اسلامی کنکاش کرده‌اند. (۱) بهترین پیشنهادات موجود را می‌توان چنین فرموله کرد:

براندازی حکومت اسلامی باید تنها و تنها به دست ایرانیان و بدون دخالت خارجی صورت گیرد. اما حکومت سرکوبگر اسلامی هیچگونه فعالیت و تشکل سیاسی را تاب نمی‌آورد و چنانکه تجربیات چهار دهه گذشته نشان

داده‌اند، هرگونه تشکل و یا خیزشی در نهایت سرکوب و به قیمت آزار و کشتار دست‌اندرکاران از گسترش آن جلوگیری خواهد شد. (والا ترین شکل ممکن چنین خیزشی، جنبش میلیونی اعتراض به تقلب انتخاباتی سال ۸۶ بود.) بنابراین اپوزیسیون باید در خارج از کشور شکل گیرد و با طرح اهداف و شعارهای روشن، نخست پایگاهی در خارج از کشور فراهم آورد و رفته رفته جنبش‌های اعتراضی در درون کشور را راهبری کند.

اما در خارج از کشور گروه‌های چندی هر یک خود را تنها اپوزیسیون شایسته می‌دانند و از هرگونه نزدیکی و همکاری با دیگر گروه‌ها ابا دارند. بدین ترتیب دور باطلی بسته می‌شود و رهبران گروه‌های موجود می‌کوشند خود را به عنوان تنها رهبر قابل قبول مطرح کنند. اما «رهبران سرشناس» پس از ده‌ها سال مبارزه بی‌ثمر دیگر از هوادارانی که حاضر باشند در «فعالیت‌های سیاسی» شرکت کنند، برخوردار نیستند و به سرداران بدون لشگری می‌مانند که هرزگاهی با استفاده از شگردهای تبلیغی، خود را در رسانه‌ها مطرح می‌کنند. در بدبینانه‌ترین برداشت چنین کوشش‌هایی نه برای جلب هواداران جدید، بلکه بدین هدف صورت می‌گیرد، که خود را به قدرت‌های خارجی که امید دارند بتوانند حکومت اسلامی را برکنار کنند، بعنوان آلترناتیو مطلوب بشناسانند.

چنین است که در اوضاعی که حکومت اسلامی، در پیامد تحریم‌ها، در حال زمین خوردن و تشنج‌فزایی نظامی در منطقه توجه جهانیان را به خود جلب کرده، ایرانیان خارج از کشور چنان رفتار می‌کنند که گویی «ایران» سرزمینی در سیاره‌ای دیگر است و به آنان ربطی ندارد!

بدین سبب می‌توان یقین داشت که ایرانیان میهن‌دوست از گذشته هم در رویدادها و تحولات کنونی از نقش کمتری برخوردار خواهند بود. پس باید پرسید، ما را چه می‌شود؟ چرا اینهمه افراد فرهیخته و اندیشمند در داخل و خارج از کشور نمی‌توانند پس از چهار دهه راه حل معقول و عملی برای برکناری حکومت اسلامی ارائه دهند؟

با نگاهی به نوشتارهای گروه‌های اپوزیسیون و راه‌حل‌های سطحی و کودکانه‌ای که مطرح می‌کنند، باید نتیجه گرفت که اغلب از شناخت ماهیت حکومت اسلامی ناتوانند و یا از دیدن آن طفره می‌روند. شاید از آنرو که اغلب تحلیل‌گران ما در جوانی، (در جریان انقلاب ۵۷) پشتیبانی نیروهایی بودند، که دیری نپایید بعنوان دشمنان ایران عمل کردند و بدین سبب (اغلب ناخودآگاه) حاضر نیستند به درونمایه واقعی و دهشتناک رژیم اسلامی اعتراف کنند. از اینرو درونمایه‌های واهی و شگفت‌انگیزی سرهم می‌کنند، تا فاجعه عظیمی را که در پیامد «اشتباهی کوچک» بر ایران فرود آمد نادیده بگیرند.

واقعاً نیز به شهامت بسیار نیاز دارد، تا از روبرو به چهره زشت حکومت اسلامی نگریسته شود. در انقلاب مشروطه و یا در دهه ۱۳۲۰ ش. ایران دوستان اشتباهاتی مرتکب شدند، اما آن اشتباهات کشور را به چنین گرداب ناپود کننده‌ای فرو نبردند، درحالی‌که با قدرت‌یابی ملایان فصلی نو در تاریخ ایران گشوده شد، که کل موجودیت کشور را به خطر انداخته است.

در فرهنگ سیاسی، تا بحال حکومت هیتلری بدترین نوع حکومت قابل تصور شناخته شده بود. حکومتی که هزاران پژوهشگر در هفت دهه گذشته در راه شناخت دینامیسم درونی آن کوشیده‌اند و هنوز هم نتوانسته‌اند به همه پرسش‌ها پاسخ گویند. از جمله اینکه پس از شکست در استالینگراد برای همگان روشن بود که آلمان نازی شکست خواهد خورد. اما درست در همین دو سال آخر، برنامه کشتار میلیون‌ها یهودی با هزینه بسیار و با آنکه هیچ‌گونه سود نظامی در برنداشت، به پیش برده شد.

پس از چهار دهه حکومت اسلامی واقع بینی حکم می‌کند، که آن را با ماهیتی توتالیتر مانند دو نمونه تاریخی نازی و استالینی بشناسیم. با این تفاوت که رژیم اسلامی از هر دو نمونه پیشین خود در بسیاری زمینه‌ها پیشی گرفته است. می‌گویند، ملایان که در جریان انقلاب ۵۷ بطور غیرمنتظره به قدرت رسیدند، هیأتی را به کشورهای «انقلابی» فرستادند، تا با بررسی ضعف‌ها و قدرت‌های هر یک، نظامی غیرقابل سرنگونی بپردازند.

به هر حال، این مسلّم است که ملایان توانستند از سویی با خشونت بی نظیر نظامی را برپا دارند که از ظاهری فریبنده و یا دستکم گمراه کننده برخوردار است. این نظام را نظریه پردازان سیاسی نظام «دو بُنی» hybrid regime نامیده‌اند. (۲) بدین مفهوم که توانسته است ماهیت فاشیستی خود را در پس رونمایی «دمکراتیک» پنهان کند و خود را برخوردار از چهره‌ای دوگانه جلوه دهد.

نقطه مشترک همه رژیم‌های توتالیتر این است که بخشی از مردم را با استفاده از هرگونه امکانات تبلیغی به پشتیبانی از خود وامی‌دارند. حکومت اسلامی در آغاز به پشتیبانی «امت همیشه در صحنه» توانست خود را تحکیم کند، اما از آنجا که بزودی روشن شد، که نه تنها نمی‌تواند به وعده‌های خود عمل کند، بلکه کشور را در گردابی از نابسامانی اقتصادی و اجتماعی فرو می‌برد، کوشید با اعمال خشونت و فشار، مردم عادی را چنان مرعوب کند، که با علم بدینکه در انتخابات مهندسی شده، فقط مهره‌های سرسپرده رژیم انتخاب می‌شوند، با خودفریبی در آن شرکت می‌کنند، تا از مخالفت خطرناک با آن ابا کرده باشند!

بدین صورت اگر حکومت‌های توتالیتر سرکوب بی‌امان مخالفان را تنها راه حفظ قدرت می‌دانستند، حکومت اسلامی موفق شده است، به مخالفان خود امکان می‌دهد از کانال‌های مجازی گوناگون (از شرکت در «انتخابات» گرفته تا «فوت کردن به ابرها») مخالفت خود را نشان دهند و از این راه چهره وحشی خود را بهتر بپوشاند. در سده گذشته برای مقابله با فاشیسم ده‌ها میلیون نفر قربانی شدند و اگر فروپاشی بلوک شرق با جنگ و کشتار توأم نبود، بدین خاطر که رژیم استالینی پس از مرگ او تا حدی ویژگی‌های توتالیتر خود را از دست داده بود. اما مرحله پایانی جنگ دوم جهانی نشان داد که حکومت‌های توتالیتر (از آلمانی تا ژاپنی) از چنان جان‌سختی برخوردارند و جان انسان را چنان ناچیز می‌شمردند، که اگر متفقین به موقع به مقابله برنمی‌خاستند، آزادی و انسانیت برای دوران نامعلومی از دنیا رخت بر بسته بود.

رژیم اسلامی هنوز «استالین‌گراد» خود را پشت سر نگذاشته و با وجود ریزش درونی نمی‌توان پیش بینی کرد، حاضر به دست زدن به چه جنایاتی است. قدر مسلم این است که چنین رژیمی به آسانی صحنه تاریخ را ترک نخواهد کرد. نظریه پردازان با توجه به «پایگاه توده‌ای» رژیم‌های توتالیتر، خیزش مردمی در برابر آنها را محکوم به شکست می‌دانند، زیرا یا وحشیانه سرکوب می‌شود و یا به جنگ داخلی منجر می‌گردد.

بنابراین جنبش مسالمت‌جویانه تنها وسیله‌ای است که با برانگیختن همدردی جهانی و فشار کشورهای پیشرفته، خواهد توانست حکومت اسلامی را در میدانی به نبرد فراخواند که در آن با تکیه بر «جهل و جنون» نخواهد توانست نافرمانی مدنی گسترده را سرکوب کند. چنین خیزشی به موازات فشار از بیرون بصورتی گازنبری ممکن است حکومت اسلامی را به تسلیم وادارد و ناقوس آزادی را در ایران بلازده ما به صدا درآورد.

تا بحال، تقسیم کار میان دو پایه حکومت اسلامی بخوبی عمل کرده است: اولی توانسته در ایران خیزش مردم را با بزرگ‌نمایی «خطر سوری‌ای شدن» ترمز بکند و دومی در خارج از کشور با همه امکانات «نه به جنگ با ایران!» را تبلیغ می‌کند.

(۱) از جمله: اسماعیل نوری علا، اتحاد برای چه و با که؟، یادداشت‌هایی برای سخنرانی در مهستان جنبش سکولار دمکراتیک ایران

(۲) مهدی خلجی، چرا در ایران انقلاب نمی‌شود؟، رادیو فردا، ۱۳۹۷/۱۱/۱۷